

تروتسکی پیرامون

«اپوزیسیون» و «حزب» در اسپانیا

به آندره نین: دوست گرامی

پیش از هر چیز، مایلم که مسأله ی مورد مناقشه در اپوزیسیون چپ را برای خودم روشن کنم: یک جناح «کوچک» یا «وسیع»؟ من نظر شما و همین طور رفیق «لاکروآ» را پیرامون این موضوع دریافت کرده ام. رفیق «مولینی» هنوز گزارشی را که وعده داده بود، ارائه نکرده است.

باید تصدیق کنم که پایه ی این بحث برای من روشن نیست. دیروز، آن گونه که می توانم از نامه ات ببینم، مسأله در ارتباط با کاتالونیا به این شکل مطرح شد: باید کارگران را به ورود به حزب کمونیست رسمی فراخوانیم؟ و یا به فدراسیون کاتالونیا؟ از نامه ی قبلی تو این طور به نظر می رسد که فدراسیون کاتالونیا، اپوزیسیون چپ را از صفوف خود اخراج می کند، به عبارتی، به همان شکل برخورد می کند که حزب. این واقعیت به خودی خود کاملاً منطقی است. جناح راست و سانتریست ها درست همان خصومتی را نسبت به بلشویک-لنینیست ها در تمامی کشورها بازتاب می دهد که از اتحاد جماهیر شوروی آغاز می شود. عجیب خواهد بود که اسپانیا در این مورد مستثنی باشد. برعکس، به خاطر وضعیت انقلابی در اسپانیا، تمامی فرایندهای سیاسی (از جمله تمامی اشتباهات) به سرعت به نتیجه ی نهایی خود می رسند. اما آیا

می توانیم به طور جدی صحبت از این کنیم که اپوزیسیون چپ کارگران را به ورود به فدراسیون کاتالونیا فراخواند؟ این را نمی توانم درک کنم! مطمئناً می توانیم برای ساخت هسته ی خود در فدراسیون کاتالونیا با هدف جذب حداکثر پیروان در زمان سقوط حتمی سازمان «مورین»، تلاش نماییم. می توانیم رفقای منفرد را با این هدف به فدراسیون بفرستیم. اما آیا می توانیم علناً کارگران غیر حزبی را به ورود به فدراسیون فراخوانیم؟ هرگز. این وحشت ناک ترین اشتباه خواهد بود که اپوزیسیون چپ را نه فقط تضعیف، که بی آبرو می سازد.

رابطه ی ما با حزب

در واقع مسأله ی حزب رسمی به اشکال مختلفی طرح می شود، چرا که ما ایده ی جذب کمینترن و متعاقباً بخش های آن به سوی جبهه ی خود را ترک نکرده ایم. همیشه این طور به نظر من رسیده است که بسیاری رفقا، احتمال تغییر و تحول حزب کمونیست رسمی اسپانیا را دست کم گرفته اند. در این مورد بیش از یک بار برایت نوشته ام. چشم پوشی از حزب رسمی به عنوان کمیتی موهوم، و پشت کردن به آن، برای من اشتباهی بزرگ به نظر می رسد. بالعکس، در ارتباط با حزب رسمی ما باید به مسیر متحد ساختن صفوف بچسبیم. هنوز هم این وظیفه ساده نیست. مادام که جناح ضعیفی باقی بمانیم، این وظیفه به طور کلی دست نیافتنی است. ما تنها می توانیم گرایش را به سوی وحدت در درون حزب رسمی ایجاد کنیم تا زمانی که به نیرویی جدی تبدیل شویم.

مخالفین «جناح وسیع» به این پاسخ می دهند که: اما اگر بخش وسیعی از کارگران را حول خود جمع کنیم، در این صورت اتوماتیک خود را به یک حزب دوم تبدیل می کنیم. باید اقرار کنم که این استدلال مرا به حیرت وامی دارد. اگر قرار باشد به این شکل صوری استدلال کنیم، در آن صورت برای اجتناب از خطر یک حزب دوم، بلشویک-لنینیست ها باید در مجموع از چهره ی زمین حذف شوند. این دقیقاً همان چیزی است که استالینیست ها می خواهند. مالتوس گرایی سیاسی، غیرطبیعی ترین شکل از انواع مالتوس گرایی است. هر گرایش سیاسی که از نظر نیرو رشد می کند، نمی تواند به رفتن در مسیر متحد ساختن بیشترین توده های ممکن حول خود، یاری رساند. می توان از مسیرهای متفاوتی به حزب آمد. اگر اپوزیسیون چپ نیرومندتر از حزب رسمی فعلی شود، همین امر امکان مبارزه برای وحدت صفوف کمونیست ها را با تأثیری صدها بار بیشتر از وضعیت کنونی که اپوزسیون هم چنان ضعیف است، به ما می بخشد. آیا این روشن نیست؟

اما پارتیزان های «جناح کوچک» پاسخ خواهند داد که اپوزیسیون چپ می تواند پیروان آگاه را به درون صفوف خود وارد کند. درست است! اما آیا همین در مورد حزب مصداق ندارد؟ بنابراین چکیده ی این گفته این است که: اپوزیسیون چپ نباید کارگران جدید را جذب صفوف خود کند؛ نه، ملزم است که آن ها به صفوف حزب هدایت کند، جایی که به آن ها خواهند آموخت تروتسکیست ها «ضدانقلابی» هستند. در این صورت و تنها در این صورت، اپوزیسیون حق خواهد داشت که از کارگران توهم زدایی کند، آن ها را از نو آموزش دهد، افتراهای مسری استالینیستی را علاج کند. واقعاً نمی توانم یک چنین مکانیزم پیچیده ای را درک کنم.

رشد و قلمرو اپوزیسیون

برای من به نظر می رسد که اپوزیسیون نه فقط حق، که وظیفه ی جمع کردن تمامی کسانی را دارد که به سوی آن می آیند، به فراخوان هایش پاسخ می دهند و کسانی که اپوزیسیون قادر به دسترسی به آنان است. طبیعتاً در ابتدا آن ها فرسنگ ها با بلشویک- لنینیست های آگاه و معتقد فاصله دارند. اما این امر، تنها ضرورت درگیری جدی ما در تعلیم پیروانمان را پیش می کشد. در قلمرو این تعلیمات، وارد این مسأله هم خواهیم شد که چرا ما مدافع یک حزب و استالینیست ها مدافع دو حزب هستند. اگر جریان به سوی ما توفنده باشد (که به زحمت باید از آن هراسید!)، در آن صورت می توانیم یک حلقه از سمپات ها را ایجاد کنیم. یک تشکیلات محلی از اپوزیسیون، با بیست عضو، می تواند حول خود ۲ تا ۳۰۰ سمپات را گرد آورد. در این حلقه از سمپات ها، ضروری خواهد بود که تفاوت میان لنینیزم و سانتریزم روشن شود. پس از آن که حلقه تحت هدایت ما به سطح معینی رسید، می تواند نمایندگان حزب رسمی را دعوت کند تا نظرات خود را در مقابلش مطرح سازد. بر این اساس، بحثی میان پیروان ما و استالینیست ها درخواهد گرفت. تنها این است که می تواند یک صلح جدی میان اپوزیسیون چپ و حزب به بار بیاورد، و راه به مراتب مطمئن تری نسبت به تمهیدات مالتوسی علیه بازتولید [موقعیت انقلابی]، به سوی یک حزب واحد ایجاد کند.

اگر قرار باشد که «اپوزیسیون چپ» به این نتیجه برسد که تنها وظیفه اش نقد حزب رسمی و سازمان های توده ای پرولتاریاست، به یک فرقه تبدیل خواهد شد. انقلاب اسپانیا، یک گواه است. ما پیشتر، بدون همه ی این ها،

زمان بسیاری را، شامل اپوزیسیون چپ، از دست داده ایم. سال بعد، قادر به بازتولید این موقعیت انقلابی که امروز به هدر می دهیم، نخواهیم بود. دقیقاً در اسپانیا اپوزیسیون می تواند طی مدت کوتاهی به یک نیروی عظیم تبدیل شود. منتها نخستین شرط آن این است که: از تبدیل شدن به نیرو نترسیم، بلکه برای آن تلاش کنیم. این کل چیزی است که می توانم در میانه ی مسأله ی مورد مناقشه بنا به اطلاعات ناقص بگویم. بسیار خوشحال خواهم شد که اطلاعات تکمیلی را دریافت کنم.

لئون تروتسکی

۲۷ سپتامبر ۱۹۳۱

ترجمه: آرام نوبخت

منبع: آرشیو مارکسیست ها در اینترنت

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۳